

۱۶۷۸۹

دانش	مجله
پائیز ۱۳۶۷	تاریخ نشر
پانزدهم	شماره
	شماره مسلسل
اسلام آباد، پاکستان	محل نشر
نامی	زبان
علوی قدم	نویسنده
۷ - ۴۴	تعداد صفحات
قرآن و حافظہ	موضوع
	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

دکتر علوی مقدم  
اسلام آباد - پاکستان  
۱۵ مائز ۶۷

## قرآن و حافظ

ہمتن بدرقہ راہ کن ای طایر قدیس  
کہ درازست رہ مقصد و من نو سفرم  
(حافظ خانلری / غزل / ۱۲۹)

کلام حافظ زیبا و دلنشین است، در شعر او ترکیب  
سست و تعبیر ناموزون وجود ندارد، کلام او چون برگ گل  
لطیف است و دست به دست گشتنش از طراوت آن می  
گاهد، اینست که در ترجمہ بہ زبانهای دیگر آن شیرینی و  
لطافت از میان می رود.

در دیوان حافظ، ترکیباتی پیدا می شود که خاص خود  
حافظ است، کلمات در شعر حافظ نقش مهمی دارند و حتی گاه  
جنبه رمز و سمبولیک پیدامی کنند.

مشهور است که میر سید شریف جرحانی مشوقی به سال  
۵۸۱۶ وقتی کہ شعر دیگر شاعران را می شنید، آنها را ترہات  
می خواند و چون در مجلس درس او، شعر خواندہ می شد،  
بہ شاگردان می گفت: " بہ عوض این ترہات بہ فلسفہ و  
حکمت پردازید ". ولی چون شمس الدین محمد حافظ می  
رسید، استاد بہ او می گفت: " پر شما چه الہام شدہ؟ غزل  
خود را بخوانید ". شاگردان کہ بہ استاد اعتراض می کردند و  
می گفتند:

" این چه رازست کہ مارا از سرودن شعر منع می کنی ولی

به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می دهی ؟ استاد در پاسخ می گفت:

« شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است » (۱)

حافظ علاوه بر اینکه نزد استادان فن هر رشته به تحصیل پرداخته بود و در علوم عقلی به مرحله کمال رسیده، باید گفت که به شعر بزرگان ادب فارسی نیز توجه داشته و اشعار رودکی، فردوسی، خیام، انوری، خاقانی، سنائی، عطار، سعدی و مولوی را هم مطالعه می کرده و آثار منظوم عرب را نیز مورد مذاقه قرار می داده و در عرفان هم مطالعاتی داشته است، ولی در این میان به قرآن مجید بیش از همه توجه داشته و قرآن را حفظ داشته و به همین مناسبت به شمس الدین محمد حافظ مشهور شده است.

اصولاً حافظ به کسی اطلاق می شده که یا صد هزار حدیث را با سلسله اسناد آن، در حفظ داشته باشد و یا تمام قرآن را با قراءت درست و همه وجوه قراءت، از بر بخواند و شمس الدین محمد، چنین بود و قرآن را به چهارده روایت در حفظ داشت.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ  
به قرآنی که اندر سینه داری

دریغت زیر نیز به حافظ بودن خود، اشاره کرده است:

عشقت رسد به فریاد و رخسود بسان حافظ  
قرآن زیرخوانی در چهارده روایت  
(حافظ خائلی غزل/ ۹۲)

حافظ در غزلیات خود، گاه به نام برخی از سوره ها هم اشاره می کند مثلاً در غزل:

شریتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت  
روی مه پیکر او سیر ندیدم و برفت  
(غزل/ ۸۵ / خائلی)

می گوید:

بس که ما فاتحه و حریمانی خواندیم  
وزیش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

به سوره « فاتحة الكتاب » نخستین سوره در قرآن مجید و نیز سوره اخلاص، یکصد و دوازدهمین سوره قرآن مجید که سوره توحید هم بدان گویند - اشارت کرده است.

دکتر خائلی . استاد باذوق . در جلد دوم دیوان حافظ در صفحه ۱۱۲۷ که گزارش کار را در باب نسخه های خطی حافظ، مرقوم داشته متذکر شده است که در نسخه متضمن ۲۶ غزل متعلق به کتابخانه کوپرولواحمد در ترکیه به شماره ۱۵۸۱ در حاشیه چنین نوشته شده است:

« من کلام ملك الشعراء و العلماء ملیح النثر و النظم،  
حامل کلام رب العالمین شمس الملة و الدین محمد الحافظ  
الشیرازی نور الله تعالی مرقدہ »

ایشان نکته قابل توجه این نوشته را آن دانسته اند که :

« این یگانه متبعی است که در آن، به نثر خواجه حافظ اشاره شده است ».

نکته دیگر که برای بحث ما قابل یاد آوری است، اینکه عبارت « حامل کلام رب العالمین » به مامی فهماند که از هبان روزگاران شعر حافظ را متضمن معانی قرآنی، و در بردارنده لطائف کلام ربانی می دانسته اند.

اینک بیان مطلب:

حافظ در غزلی به مطلع:

بلبلِ برگِ گلی خوشرنگ در منقار داشت  
واندر آن برگ و نواخوش ناله های زار داشت  
(غزل ۷۶ / حافظ خائلی)

دریتی که تخلص خود را بیان می کند، گفته است:

چشم حافظ زیرام قصر آن حوری سرشت  
شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

که اشارتی است به آیه « ان الدین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلك الفوز الکبیر »  
(سوره بروج / ۱۱)

در این آیه، خدای بزرگ پس از آنکه در آیات قبلی، ستمگران را به عذاب دوزخ بیم داده، دردنبال آن، نیکوکاران را به بهشت مژده می دهد و می گوید: آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنها باغهایی است که از زیر درختان آنها جویها روان می گردد.

در غزلی به مطلع:

شگفته شد گل خمری و گشت بلبل مست  
صلای سرخوشی ای صوفیان وقت پرست  
(غزل ۲۰ / حافظ خائلی)

حافظ در شعر:

مقام عیش میسر نمی شود بی رنج  
بلی به حکم بلی بسته اند عهد آلت

و نیز در غزلی به مطلع:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست  
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
(غزل ۲۲ / حافظ خائلی)

در شعر:

پروای زاهد و بر دُر دکشان خرده مگیر  
که ندارند جزاین تحفه به ما روز آلت

حافظ به آیه: « آلت بریکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین » (سوره اعراف / ۱۷۱)

اشاره کرده است، آغاز آیه، اشارتی است به پیمان نخستین و عالم ذر که قرآن گفته است: « و اذاخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم » در آغاز آیه، قرآن گفته است: زمانی را به یاد آور که از پشت و صلب فرزندان آدم، پروردگارت، ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر وجود خویشان گواه گرفت و گفت: « آلت بریکم قالوا بلی » آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! هستی. در واقع گرفتن این پیمان از فرزندان آدم درباره توحید و ایمان به خداست که آدمیان در روز قیامت نگویند « انا کنا عن هذا

غافلین « یعنی از این توحید و شناسائی غافل بودیم.

خطاب « اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » از طرف خداوند صادر شده و همگی ذریه آدم نه تنها در پاسخ گفتند « قَالُوا بَلَىٰ » بلکه دنبال کلمه « بَلَىٰ » که حرف جواب است، فعل « شهدنا » هم آمده یعنی: آری خدای ما هستی و براین حقیقت هم گواهی می دهیم.

پیمان مزبور در فرهنگ اسلامی معروف به « پیمان اَلَسْتُ » و « عَهْدِ اَلَسْتُ » می باشد و این پیمان در واقع، قرار داد خود آگاهی و پیمان فطرت است، بدین معنی که خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید، به تمام ذریه آدم داده است و همه افراد بشر دارای روح توحید هستند.

باید گفت همان طور که سوال به زبان تکوین و آفرینش است، پاسخ هم به همان زبان است، یعنی زبان حال و زبان اعتباری و نه زبان قال و زبان معمولی همان طوری که در آیه « فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ انْتَبِهَا طَرَعًا أَوْ كَرِهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِفِينَ » (سوره فصلت/ ۱۱)

نیز چنین است. در این آیه خداوند، به آسمان و زمین گفت: بامیل و یا از روی اجبار بیایید و سر بر فرمان نهید، آنها گفتند ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم. (۲) حافظ در شعر:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

(غزل ۷۸/ خائلی)

به بخشی از آیه: « وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا »

ولا يقبل منها شفاعة ولا يؤخذ منها عدل ولا هم ينصرون  
(سوره بقره/ ۲۵۸)

توجه داشته است. قرآن مجید در این آیه، بر خیالهای باطل یهود خط بطلان کشیده و اعتقادی که آنان داشتند و می پنداشتند که چون اجدادشان پیامبران خدا بوده اند آنان را شفاعت خواهند کرد. که البته قرآن می گوید: اَفَذِيهِ وَبَدَلْ يُذِرْفَتَهُ نَمِي شُود، و شفاعتی هم بی اذن پروردگار قبول نمی شود. (۲)

قرآن مجید در آیات دیگری نیز به این نکته اشاره کرده و بر آنست، که عیال بخیر و شر، هر اندازه هم که کم و کوچک و رانندگ ریاشید، حساب دارد و برای آن پاداش و کیفر هست فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (سوره زلزال/ ۸ و ۹)

قرآن درس زندگی به مسلمانها می دهد و می گوید: مسلمانان باید هیچ شری را هرچه کوچک هم باشد، مرتکب نشوند، زیرا اولاً حساب دارد ثانیاً ارتکاب کاربرد جزئی، سبب گستاخی در برابر پروردگار است و ثالثاً نظم جامعه را به هم می زند.

حافظ در شعر:

آسمان بار امانت نتواست کشید

قرعه کار \* به نام من دیوانه زدند

\* در نسخه حافظ چاپ انجوری، انتشارات محمد علی علمی، چاپ دوم ص ۷۸ : قرعه فال.

به مطلع:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند  
 گیل آدم بسرشتند و به پیمان زدن  
 (غزل ۱۷۹/خانلری)

به آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ  
 فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا  
 جَهُولًا». (سورة احزاب/۷۲)

توجه داشته است. قرآن در این آیه گفته است: ما امانت  
 اتمهد - تکلیف - مسؤولیت را بر آسمانها و زمین و کوهها،  
 عرضه داشتیم، آنها از حمل آن، ابا کردند و از آن هراس  
 داشتند اما انسان آن را بردوش کشید...

این آیه موقعیت بسیار ممتاز آدمی را باز می گوید و  
 بیان می کند که آدمی می تواند حامل رسالت عظیم الهی  
 باشد. درست است که مفسران بزرگ اسلامی در باب معنای  
 «امانت» نظریات گوناگون ابراز داشته اند که هیچ یک از آنها  
 هم بایکدیگر تضادی ندارد، خواه منظور از امانت، واجبات و  
 تکالیف الهی باشد و خواه معرفت الله یا آزادی اراده و یا  
 چیزهای دیگر از قبیل تعهد و قبول مسؤولیت. (۱)

حافظ در شعر

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند  
 هر آن قسمت که آنجارت \* کم و افرون نخواهد شد

\* در نسخه حافظ انجوری ص ۱۰۹: «آنچاشد» ثبت است.

به مطلع:

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد  
 قضای آسمان است و دیگر گون نخواهد شد

به آیات: «إِنَّ زَيْدَ رِزْقُ رَبِّكَ يُبْسَطُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ  
 كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» \* (سورة اسراء/۲۰).  
 «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ إِنَّ اللَّهَ  
 بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» \* \* (سورة عنكبوت/۶۲)

«قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ لَكُنْ أَكْثَرُ  
 النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سورة سباء/۲۷) توجه داشته است.  
 البته در مورد این آیات بحث هم شده و گفته اند که  
 چرا خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می دارد و  
 بر هر کس بخواهد تنگ؟

برخی از مفسران گفته اند این آیات خود دلیلی است  
 برای نهی از افراط و تفریط در انفاق، به طوری که حتی  
 خداوند با آن قدرت و توانایی که دارد در بخشش ارزاق حد  
 اعتدال را رعایت می کند، نه آن چنان می بخشد که به فساد  
 کشیده شوند و نه آن چنان تنگ می گیرد که به زحمت

\* یعنی: پروردگارت روزی را برای هر کسی بخواهد گشاده یا  
 تنگ می سازد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

\* \* یعنی: خدا روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد  
 گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود می سازد و خدا  
 بر همه چیز داناست.

بیفتند. (۵)

علامة طباطبائی ذیل آیه ۶۲ سوره سباء، نوشته است:  
(۶) مسئله رزق و کمی و زیادی آن به دست خداست که هرکس را به مقتضای حکمت و مصلحت از آن، روزی می کند و اسباب به دست آوردنش را فراهم می کند. در واقع رزق دادن از شوون ربوبیت است یعنی: «یسط الرزق لمن یشاء»؛ یعنی رزق را برای هر که بخواهد و مصلحت و حکمتش اقتضاء کند، گسترده می کند. و «یقدر» یعنی تنگ می گیرد آن را برای هر که بخواهد.

حافظ در غزلی به مطلع:

کی شعر خوش \* انگیزد خاطر که حزین باشد  
یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد  
(غزل/۱۵۷/خانلری)

که سرانجام گفته است:

غمناک نباید بود از طمن حسود ای دل  
شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد

به آیه: «... وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...» \* (سوره بقره/۲۱۶) توجه داشته است.

\* در صفحه ۱۰۲ حافظ انجری: «تر انگیزد» ثبت شده است.

\*\* یعنی: چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید که خیر شما در آن است و یا چیزی را درست داشته باشید که شر شما در آنست...

در واقع، قرآن گفته است: افراد بشر نباید در برابر توانین پروردگار، تشخیص و دریافت خود را ملاک قضاوت قرار دهند، بلکه انسانها باید بدانند قوانین خدائی که از علم خدا سرچشمه می گیرد همه به سود و نفع انسانهاست، خواه قوانین تشریحی باشد و خواه قوانین تکوینی.

حافظ در اشعار:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم  
نسبت مکن به غمیر که اینها خدا کند  
مطرب بساز عود که کس بی اجل نبرد  
وان کار نه این تسرائه سراپد خطا کند

(حافظ خانلری غزل/۱۸۱ و حافظ انجری: ۱۰۵ و ۱۰۶)

به آیات: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...»  
(سوره اعراف/۱۸۸)

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (سوره یونس/۴۱)

توجه داشته است. در آیه ۴۱/سوره یونس، خطاب قرآن به پیامبر اکرم است و شان نزول خاصی دارد، خدا می گوید: ای پیامبر! به مردم مسلمان نشده مکه بگو: من مالک و صاحب اختیار هیچ گونه سود و زیانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد، البته همه می دانیم که هر انسانی می تواند برای خود منافی به دست آورد و زیانهای را هم از خود دور سازد ولی در آیه قرآن گفته شده که انسان درکار های خود، قدرت و نیروئی ندارد، بلکه همه قدرتها از

خداست و اوست که توانایی و نیرو در اختیار انسانها گذاشته است.

حافظ در شعر:

شبان وادی ایمن \* گهی رسد به مراد  
که چند سال به جان خدمت شعیب کند  
(ص ۱۰۹ حافظ انجوری)

و در غزل دیگری به مطلع:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید  
که ز آنفاس خوشش بوی کسی می آید  
(غزل ۲۲۵/خانلری)

در بیت:

زاتش وادی ایمن نه منم خرم و بس  
موسی اینجا به امید قبسی می آید

و در غزل دیگری در بیت:

شب تارست و ره وادی ایمن در پیش  
آتش طور کجا موعد دیدار کجاست  
(غزل ۲۷/خانلری)

\* وادی ایمن : بیابانی که در مشرق کوه طور واقع است و در آنجا ندای حق تعالی به موسی رسید و مراد از شبان وادی ایمن، حضرت موسی است، ایمن: به فتح همزه به معنای راست و صفت است برای « شاطی الواد ایمن » در آیه ۲۰ سوره قصص.

شاطی : به معنای ساحل. وادی: به معنای دره و محل عبور

سیلاب است. (رک: تفسیر نمونه ج ۱۶ صفحات ۷۲ تا ۷۵)

چون موسی در بیابان حضرت موسی اشاره کرده است که « در وادی ایمن به طلب آتش رفت ، موسی از دور آتش دید ، از دور پنداشت که آن ، آتش است و آن نه خود آتش بود ، که نور بود . چون موسی نزد آن آمد نگه کرد درختی دید تنه برسان آتش و شاخه ها سبز ، به تعجب می نگریست و با خود می اندیشید که اگر این ، آتش است آن شاخه ها بدون سبزی چون شاید بود ... ندا آمد که یا موسی منم که منم خدای تو. (رک: قصص قرآن ص ۲۴۲ به نقل از ج ۲ ص ۱۱۵۲ حافظ خانلری).

در آیه ۲۰ سوره قصص هم می خوانیم:

« فَلَمَّا آتَاهَا نُودِي مِّن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ »

موسی ندای روح پرور را که « من پروردگار توأم » ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین پر برکت ، از سوی درختی که در آن جابود ، شنید .

موسی ، محضر شعیب را مدتی درک کرده بود ، هر چند که محضر شعیب برای او منتقم بود ، ولی او بدین قانع نبود و می خواست که بی عدالتی های موجود را در مصر طاغوت زده پایان دهد ، بتهای را بشکند و مظلومان و ستمدیده ها را یاری دهد .

از عبارت « ... لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ... » (سوره قصص/۱۲۹) چنین برمی آید که موسی در بازگشت راه را گم کرده بود که به خانواده اش گفت:

« قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ... »



درنگ کیند و در همین نقطه بمانید من آتشی دیدم، می  
روم شاید خبری برای شما بیارم. از بخش پایانی آیه هم که  
گفته شده « لعلکم تصطلون » چنین استنباط می شود که شبی  
سرد بوده که موسی می گوید با آن آتش گرم شوید. \*  
در پیش از ۸۰ آیه، سرگذشت پُر ماجرای موسی، بیان  
شده و خواننده از سرگذشت او درسهای آموزنده ای قرا  
می گیرد.

در آیات قرآن، سرگذشت موسی از آغاز بعثت او بحث  
شده، از درگیریهای موسی با فرعونیان و فرعون سخن گفته  
شده، از خروج موسی و بنی اسرائیل از مضر و کیفیت نجات  
آنان از چنگال فرعون و فرعونیان و هلاک فرعونیان، بحث  
شده است.

موسی پس از آنکه مدتی در مدین، خدمت شعیب می  
کند و زمان قراردادش، پایان می یابد، باخانواده خود از  
مدین به سوی مصر رهسپار می شود و راه را گم می کند،  
حوادث سختی گریز او را احاطه می کند، در این هنگام  
شعله ای از آتش - که واقعا آتش نبوده - از دور به چشمش  
می آید، موسی به امید آتش بودن و راه یافتن و یا شعله  
برگرفتن، به سوی آتش می آید.

« اذرای ناراً فقال لأهله امكثوا اتي انست ناراً لعلی آتیکم  
منها یقبس أو أجد علی النار هدی. » (سوره طه/ ۱۰، ۱۱) \*  
و چون موسی نزد آتش می آید، صدائی می شنود که به  
موسی خطاب می کند که من پروردگار توام، بیرون آر  
کفشهایت را؛ زیرا در سرزمین مقدسی گام نهاده ای.

البته باید دانست که این آتش، آتش معمولی نبوده،  
بلکه نور الهی بوده، نور حیاتبخش بوده، نور زندگی آفرین

بوده است. \*

حافظ در شعر:

بانگ گاری چه صدایاز دهد عشوه مخر \*  
سامری کیست که دست از ید بیضاء ببرد

به مطلع: « تَجِدُ سَوِيَّةً مَوِيَّةً »

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد  
بختم آریار شود رختم از اینجا ببرد  
(غزل/ ۱۲۴/ خانلری)

موسی در مدین، خدمت شعیب را بر عهده داشت. \*  
اشارتی به آیات « فَأَلْقَى عَصَاهُ فَأِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. وَنَزَعَ يَدَهُ  
فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ. » (سوره شعراء/ ۲۲ و ۲۳) کرده  
است. می دانیم که موسی دو معجزه داشته است:

۱- عصا که چون می افکند اژدها می شد.  
۲- دست او که چون در زیر بغل می برد و بیرون می  
آورد نورانی می شد و می درخشید.

در دو آیه بالا بدین دو معجزه اشاره شده؛ زیرا وقتی  
که فرعون به موسی می گوید: اگر راست می گویی، معجزه  
خود را نشان بده، موسی عصائی را که به دست داشت  
افکند، آن عصا به شکل مار بزرگی نموده شد. « فَأَلْقَى عَصَاهُ  
فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ. » معجزه دوم این بود که موسی دست

\* در ص ۱۱۸ حافظ انجوری، مصراع نخست شعر چنین است:

« سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار »

خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد، در برابر بینندگان سفید و روشن بود \* وَتَزَعُ يَدُهُ فَآذَاهِي بِيضًا لِلنَّاطِرِينَ \*  
این در معجزه یکی مظهر یم بود و بیانگر عذاب الهی و دیگری نور بود و نشان رحمت الهی.

در آیه ۱۴۸ سوره اعراف می خوانیم که:

« وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ... »

قوم موسی پس از رفتن او به میعادگاه خداوند، از زیور آلات خود گوساله ای ساختند که جسد بنی روحی بود و صدای گاوداشت. یعنی پس از رفتن موسی به میقات، گوساله پرستی قوم موسی که به دست شخصی به نام سامری درست شده بود، آغاز شد و این گوساله از خود صدای مخصوصی می داد که در قرآن از آن به « خُور » تعبیر شده و در واقع در درون سینه گوساله طلانی، لوله های مخصوصی، این شخص سامری کار گذاشته بود که هوا از آن خارج می شد و مثل این می مانست که از دهان گوساله صدائی شبیه صدای گاو بیرون می آمد. بعضی هم گفته اند گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدائی به گوش می رسید. (۸)

نویسندگان « تفسیر نمونه » نوشته اند (۹): کلمه «جسد» در آیه، دلیل بر این است که گوساله حیوان زنده ای نبوده است. به هر حال مرد مناققی چون سامری خواسته است کاری معجزه مانند، انجام دهد و جسم بی جان را جاندار سازد تا توده مردم کم اطلاع را گمراه سازد، اینست که حافظ هم کار سامری را، به سحر تعبیر کرده است.

قرآن مجید هم در آیه ۱۵۲ سوره اعراف گفته است:

« إِن الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ \* »

قرآن مجید، تعبیر به « اتَّخَذُوا الْعِجْلَ » کرده و خواسته است بگوید این گونه بُتها واقعیتهای ندارد، تنها مردم بت پرست هستند که به این گونه اشیاء موهوم اهمیت می دهند و در واقع اتخاذ آنان است که بدان گوساله، شخصیت و ارزش موهوم داده است.

در آیات «... فَكَذَلِكَ أَتَى السَّامِرِيُّ. فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى... » (سوره طه/۸۸ و ۸۹)

نیز مسأله سامری بدین صورت مطرح شده که سامری برای آن مردم مجسمه ای می سازد از گوساله که صدائی همچون صدای گوساله دارد و آنان هم می گویند: این خدای شما و خدای موسی است.

از آیات مزبور چنین استنباط می شود که سامری از مجموع زینت آلات فرعونیان که از راه ستم در دست آنان قرار گرفته بود و سپس به بنی اسرائیل رسید، مجسمه گوساله ای را برای آنان ساخت که در واقع جسد بی جان بود ولی صدائی همچون صدای گوساله داشت « خُور » (۱۰).

\* یعنی: آنان که گوساله را معبود خود بدانند بزودی، خشم پروردگار و ذلت و خواری در زندگی دنیا به آنها می رسد و این چنین، افترا زدگان [ بر خدا ] را کیفر می دهیم.

سامری در لسان قرآن و فرهنگ و معارف اسلامی، مرد خود خواه منحرفی است که توانسته بوده باگستاخی و مهارت مخصوص و بااستفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل، فتنة عظیمی به پاکند و اکثریت قاطعی را به بت پرستی و گوساله پرستی بکشاند. (۱۱)

حافظ در شعر:

ستم از غمزه میاموز که درمذهب عشق  
هر عمل آجری و هر کرده جزائی دارد  
(غزل/۱۱۹/خانلری و ص ۱۱۲ حافظ انجوری)

به آیه: «كَلَّ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً» (سورة مدثر/۲۸) اشارت کرده و احتمالاً آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» و «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (سورة زلزال/۷ و ۸) در نظر او بوده است.

حافظ در شعر:

مُعاشران گره از زلف یار باز کنید  
شبی خوش است بدین قصه \* اش دراز کنید

• دکتر خانلری در جلد دوم حافظ صفحه ۱۲۲۸ بر آنست که «شبی خوش است بدین وصله اش دراز کنید» صحیح است؛ زیرا قصه، شب را دراز نمی کند بلکه کوتاه می کند و کلمه «وصله» در عصر حافظ به معنای امروزی نبوده بلکه به معنی اتصال اضافه کردن، گفته می شده و برای وصله کردن لباس، کلمه «رُقعه» را به کار می برده اند.

→ دیگران نوشته اند: اولاً در زبان حافظ هم، وصله کردن به همین معنای امروزی آمده است:

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند  
و آن یکاد بخوانید و در، فرارز کیسند

به آیه: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» (سورة قلم/۵۱) اشارتی کرده است. در شان نزول این آیه گفته اند که قریش از مردی خواستند که رسول الله را، چشم زند، ولی خدای تعالی رسول را از چشم بد او ننگه داشت و آیه: «وَإِنْ»

شرمم از خرقه آلوده خود می آید  
که برو، وصله به صد شعبده پیراسته ام  
باید دانست که در صفحه ۶۲۶ حافظ دکتر خانلری، مصراع دوم «که برو پاره به صد شعبده پیراسته ام» ثبت شده است. ثانیاً - «وصله کردن شب» به وسیله کیسوی یار زیبا و ظریف و بالطف، نیست.

ثالثاً - کلمه «وصله» بیت حافظ را از طنین می اندازد و حتی آن را ناخوش و نامطبوع می سازد و علاوه براینها گوئیا، بیان قصه و کیسو تناسبی، هست! هر دو، دل را به تپش می اندازد و در بلندی و کوتاهی وجه اشتراکی دارند. حافظ مکرراً آن دو را باهم آورده است: «دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو بود» (لوك: مقدمه دیوان حافظ انجوری ص ۲۲)

• البته «ان» مخففه، است اصل آن «ان» بوده و معنای آیه چنین است: «نزدیک بود آنان که کافر شدند ترا باچشهای خود بلغزانند و چشم بد به تو اصابت کند...»

یکاد... نازل شد. درباره چشم زخم و تاثیر آن، حدیث: «الْعَيْنُ لَتَدْخُلَ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقَدْرَ» نیز گفته شده ولی برخی از متکلمان اسلامی همچون ابو علی جبائی و ابوالقاسم بلخی، منکر اثر چشم هستند و به چشم زخم عقیده ندارند. (۱۲)

حافظ در غزلی به مطلع:

شب قدر \* \* است و طی شد نامه هجر  
سلام فيه حتی مطلع الفجر  
(غزل / ۲۴۶ / خانلری)

اشارتی به آیات: « انا انزلناه فی لیلۃ القدر ... سلام هی حتی مطلع الفجر » (سوره قدر / ۱ و ۷) کرده که البته باید توجه داشت آخرین آیه سوره قدر « سلام هی حتی مطلع الفجر » می باشد و حافظ با اندک تصرفی به صورت تلمیح « سلام فيه حتی مطلع الفجر » آورده است و اندک تغییری هم در آیه داده است و این تغییر هم خالی از لطف و ظرافت نیست؛ زیرا خواسته است بگوید در دیدار دوست و محبوب حقیقی سلامت است و ایمنی و در زمان وصل محبوب تحیت است و درود.

حافظ با توجه به اینکه شب قدر، بهترین اوقات و ازمنه است و همان شبی است که نزول دفعی قرآن هم در آن شب بوده و برخی از مفسران هم آن را « لیلۃ العظمة » معنی کرده و از شب قدر به بزرگی و عظمت یاد کرده اند و سراپای شب

•• در نسخه حافظ انجوری ص ۱۲۹: « شب وصل است

و طی شد نامه هجر »

و تا هنگام برآمدن سییده دم، سلامت و ایمنی از آفات و شرور دانسته اند، گفته است:

رسد: شب قدر است و طی شد نامه هجر  
سلام فيه حتی مطلع الفجر

حافظ در شعر:

نشاط عیش و جوانی چو گل غنیمت دان  
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ  
(حافظ انجوری ص ۱۵۷)

به بخش نخستین آیه: « وما علی الرسول الا البلاغ » (مآده / ۱۹) اشارتی کرده است. در این آیه، قرآن گفته است که پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد و تنها مسؤلیت پیامبر ابلاغ رسالت است و رساندن دستورات خدا. پیامبر مسؤل اعمال شما نیست، هر یک از شما مسؤل اعمال خود هستید.

حافظ در شعر:

بسی خبرند زاهدان نقش بخوان ولا تقُلْ  
مست ریاست محتسب باده بنوش ولا تخف

که مطلع غزل چنین است:

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف  
کریکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف  
(غزل / ۲۹۰ / خانلری)

به آیاتی از قرآن مجید اشاره کرده است و می دانیم که در

قرآن چند مورد فعل نهي « لا تَخَفْ » آمده است از جمله در قصه موسی و عصایش که خداوند به وی خطاب کرده و گفت: « قَلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ » (سوره طه/۶۸) یعنی (ای موسی!) ترس تو مسلماً پیروز و برتری؛ زیرا پس از آنکه ساحران طنائها و جبال خود را افکندند، چنان به نظر می آمد که آنها حرکت می کنند و در این هنگام بود که موسی نیز احساس ترس خفیف در دل کرد « فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ » (سوره طه/۶۷) ولی نصرت الهی به سراغ موسی آمد و به او گفته شد: « لا تخف » ترس به خود راه مده که با این خطاب موسی دلگرم شد و قوت قلبش زیاده شد.

حافظ در شعر:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند  
آنچه استاد ازل گفت بگویی گویم

که مطلع غزل چنین است:

بارها گفته ام و بار دگر می گویم  
که من گمشده \* این ره نه به خود می پریم  
(غزل/۲۷۲/خانلری)

به بخش پایانی آیه: «... إِنْ اتَّبَعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَىٰ...» (سوره انعام/۵۰) اشاره کرده است. یعنی: من فقط از آنچه به من وحی می شود، پیروی می کنم، تنها از دستوراتی پیروی می کنم که از راه وحی از سوی پروردگار به من برسد، در واقع

در صفحه ۱۶۵ حافظ انجروی: « دلشده » می باشد.

خواسته است بگوید: پیامبر هرچه می گفت و هرچه می کرد و هرچه داشت، همه از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود، برنامه آن بزرگوار، پیروی از وحی الهی بود.

حافظ در غزل:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات به بازار خرابات بریم  
(غزل/۲۶۶/خانلری)

مضمون بیت:

باتو آن عهد که در وادی اَیْمَن بستیم  
همچو موسی اَرِنی گوی به میقات بریم

اشارتی است به آیه: « وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ... »\* (سوره اعراف/۱۲۲). در این آیه موسی، بر اثر اصرار و تاکید بنی اسرائیل [ که موکداً از موسی خواسته بودند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهد آورد ] از خدا می خواهد که پروردگارا خود را به من نشان بده، پاسخی از پیشگاه پروردگار می شنود که « لَنْ نَرَاكَ » هرگز مرا نخواهی دید. البته موسی که خود از پیامبران اولوالعزم است می دانست که خدا نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل رؤیت می باشد، ولی این تقاضا را از

\* یعنی: چون موسی به میادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، موسی عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا ترا به بینم، خدا گفت: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن به کوه بنگر...

زبان قوم جاهل بنی اسرائیل کرد؛ زیرا علاوه بر اینکه در نظر اهل ادب، «لَنْ» برای نفی آبد است و جمله «لَنْ ترانی» مفهومش اینست که خداوند نه در این جهان و نه در جهان دیگر دیده می شود، دلائل عقلی هم ما را به همین نفی رؤیت آبدی خدا رهنمون می گردد؛ زیرا رؤیت مخصوص اجسام است و خدا هم که جسم نیست. منظور از لقای پروردگار هم مشاهده با چشم دل و دیده خرد است.

در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره «التازعات» هم خدا از موسی سخن گفته به و پیامبرش خطاب می کند:

«هل أتیک حدیثُ موسیٰ . اذ ناداه ربُّه بالوادِ المقدسِ طویٰ اذهبِ الیٰ فرعون انِّه طغیٰ» \* \*

حافظ در شعر:

که ای صوفی شراب آن گه شود صاف  
که در شیشه بماند اریعینی  
(حافظ انجوی ص ۲۵۶)

به آیه: «وواعدنا موسیٰ ثلاثین لیلۃ و اتمناها بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلۃ...» (سوره اعراف/۱۲۲)

اشارتی کرده است. یعنی: «خدا با موسیٰ سی شب مواعده کرده و سپس با افزودن ده روز دیگر آن را کامل ساخته و

\* \* یعنی: آیا تو داستان موسیٰ رامی دانی که ما او را در سرزمین پاک و وادی مقدس از سرزمین شام در دامنه کوه سینا به نام «طویٰ» فرمان دادیم که به سوی فرعون برود او را هدایت کند...»

و وعده خدا با موسیٰ در شب چهل پایان یافته است \* و در واقع این ده روز به عنوان متمم بر آن سی روز افزوده شده است.

در آیه ۵۱ سوره بقره، این میقات به یکباره به صورت چهل روز بیان شده و خدا گفته است: «وَأَذِ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اربعین لیلۃً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» خدا در این آیه به میعاد چهل شب اشاره کرده و از اتخاذ عجل (=گوساله سامری) و پرستش گوساله سامری آن مردنیرنگ باز که از فرصت غیبت موسیٰ سوء استفاده کرد و از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل، از فرعونیان مانده بود گوساله ای ساخت که صدای مخصوص از آن به گوشها می رسید و اکثر بنی اسرائیل را گمراه ساخت، سخن گفته است.

در شعر زیر که دکتر خانلری در جلد دوم صفحه ۱۰۰۲ دیوان حافظ، جزء ملحقات ثبت کرده است:

به زلف عارض \* و قد تو برده اند پناه  
بهشت و طویٰ، طویٰ لهم و حسن مآب

گویا حافظ ویا هرگوینده دیگر به آیه: «الذین آمنوا عملوا الصالحات طویٰ لهم و حسن مآب» (سوره رعد/۲۹) توجه داشته است. در واقع قرآن گفته است: آنان که ایمان آورده و عمل خوب انجام داده اند، پاکیزه ترین زندگی و بهترین سرانجامها نصیب آنان خواهد برد.

قرآن، رسیدن به تمام نیکی ها و نعمتها و بهترین آرامش—

\* در صفحه ۲۰۴ حافظ انجوی «به حسن عارض» ثبت شده است.

ها را در گرو ایمان و عمل صالح دانسته است. مفهوم «طوبی» \*  
 لهم» یعنی بهترین و پاکیزه ترین نعمتها برای صالحان است.  
 (۱۲)

حافظ در شعر:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح  
 هست خاکی که به آبی نخرد \* \* طوفان را

که مطلع آن چنین است:

رونق عهد شباب است دگر بیستان را  
 می رسد مژده گل بلبل خوش الحان را  
 (غزل/۱/خانلری)

به آیه: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً  
 لِلْعَالَمِينَ» \* \* \* (سوره عنکبوت/۱۰۱) اشارتی کرده است. در واقع  
 قرآن گفته است: که مجموع وقایع و حوادث و آنچه که مربوط  
 به نجات نوح و یارانش بود، تمام آیتی بود از آیات خدا. به  
 عبارت دیگر قرآن می خواهد آزمایش های سخت انبیاء

\* طوبی: صفت مؤنث است و مذکر آن «أطيب» است. مؤنث  
 آمدن کلمه «طوبی» به خاطر آنست که صفت برای حیات یا نعمت می  
 باشد که هردو کلمه، مؤنث مجازی است.

\* \* در حافظ چاپ پڑمان «... که به آبی نخورد...» ثبت شده است.

\* \* \* یعنی: ما او و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم و آن را آیتی  
 برای جهانیان قرار دادیم.

پیشین را که سرانجام پیروزی نصیب شان شده و نیز عواقب  
 سخت دشمنان آنان را، برای اصحاب پیامبر باز گوید، تا هم  
 يك نوع تسلی خاطر باشد برای یاران پیامبر وهم تهدیدی  
 باشد برای دشمنان تا مراقب پایان دردناک عمر شان باشند.  
 در شعر دیگر همین غزل، حافظ گفته است:

بیت: مِاهِ كِنَعَانِي مِنْ أَمْسِنْدٍ مِصْرَ أَنْ تَوْشِدَ  
 رَجْمَ مَسْرُوقَتِ أَنْسَتِ كَيْ يَدْرُودَ كِنِي زَنْدَانِ رَأْسِي

اشارتی است به داستان حضرت یوسف و آیات:  
 «قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...»  
 (سوره یوسف/۲۲)

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْمِنُ بِهَ اسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي...» (سوره  
 یوسف/۵۵)

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (سوره  
 یوسف/۵۶)

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ...» (سوره یوسف/۵۷)  
 که یوسف، پس از آنکه طوفان مشکلات از هر سو او را  
 احاطه می کند، بی آنکه با زنان هوسباز درباری مصر، به  
 گفتگو پردازد، به درگاه خدا نیایش می کند و می گوید:

خدایا! زندان با آن همه سختی هایش در نظر من محبوب تر  
 است از آنچه این زنان مرا به سوی آن، می خوانند.

«قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي...»  
 قدرتمندان مصر هم که نشانه هانی از پاکی و بی آلاشی  
 یوسف دیدند، تصمیم گرفتند که تا مدتی او را زندانی کنند  
 «ثُمَّ بَدَّلَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجِنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ» (سوره

یوسف/۲۵)

سرانجام پادشاه مصر می گوید: یوسف را نزد من  
آورید تا او را مشاور خود سازم و از دانش او برای حل  
مشکلات کمک بگیرم.

« وَقَالَ الْمَلِكُ ائتونی به استخلصه لنفسی... »

تا بالاخره رحمت خداوندی، شامل حال یوسف می شود  
و یوسف صاحب قدرت می شود و خزانه دار کشور مصر می-  
گردد.

« وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ  
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْحَسِنِينَ. » (سوره  
یوسف/۵۷)

حافظ در شعر:

گریه حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق  
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنی

که مطلع غزل چنین است:

سینه مالا مال درد است ای دریا مرهمی  
دل ز تنهائی به جان آمد خدا را مرهمی  
(غزل / ۴۶۱ / خانلری)

از آیه « وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ  
يَمْدَةٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ... » (سوره  
لقمان/۲۷) بهره جسته و چون در این آیه، سبعة أَبْحُرٍ = هفت  
دریا به کار رفته، حافظ هم آن را به کمک گرفته است. قرآن  
مجید برای بیان علم نامتناهی خداوند گفته است: اگر درختان  
روی زمین قلم شود و دریا هم مرکب گردد و هفت دریا هم

پر دریای اصلی افزوده گردد، تا علم خدا را بنویسند اینها همه  
تمام می شوند، اما کلمات خدا پایان نمی پذیرد و علم  
نامتناهی خدا تمام نمی گردد. البته عدد هفت در این شعر و  
در این آیه، کثرت را می رساند.

حافظ در شعر:  
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بداست  
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم

که مطلع غزل چنین است:

مانگوریم بدو میل به ناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم  
(غزل / ۲۷۱ / خانلری)

خواسته است به عیب پوشی اشاره کند و عیبجویی را کاری  
نادرست و خلاف جوانمردی بداند. حافظ بر آنست که انجام  
کار نیک و دوری از کار بد، برای هر انسان، ضروری است و  
چنین به نظر می رسد که حافظ مضمون بیت را از آیه:  
« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ  
وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا... » (سوره حجرات/۱۲)  
گرفته است.

مرحوم علامه طباطبائی ذیل آیه مزبور نوشته است: ظنی  
که هر انسانی مأمور است تا از آن دوری کند، ظن سوء  
است و نه ظن خیر و منظور اصلی هم نپذیرفتن ظن سوء است  
یعنی اگر درباره کسی ظن بدی به دلت وارد شد، آن را  
نپذیر و به آن توجه مکن. و اینکه قرآن گفته است: « ان بعض  
الظن اثم » خود ظن، مورد نظر نیست بلکه ترتیب اثر دادن



به آن می باشد که در بعضی از موارد گناه است.

سپس قرآن فعل « لاتجسسوا \* » را هم به صیغه نهي بیان کرده و گفته است: نباید در اموری که مردم می خواهند پنهان بماند تو آنها را پیگیری کنی تا خبردار شوی. (۱۴) یعنی مسلمان نباید دنبال عیوب مسلمانان را بگیرد و کار هائی را که صاحبان آن، می خواهند پوشیده بماند آنها را فاش سازد و برملا کند.

دستور دیگر آیه اینست که « لا یقتب بعضکم بعضاً » یعنی يك مسلمان نباید در غیاب کسی چیزی بگوید که اگر آن کس بشنود ناراحت شود. آیه

قرآن بایک تمثیل که استفهام انکاری است موضوع را روشن کرده و گفته است:

«... ایحِب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرموه... » (بخشی از آیه ۱۲ / حُجرات) که خلاصه مفهومش آنست که غیبت مؤمن به منزله آنست که يك انسانی گوشت برادر خود را در خالی که مرده است بخورد. و علت اینکه گفته است: گوشت برادر مرده، از جهت اینست که آن شخص مورد غیبت بی خبر است از اینکه غیبتش می کنند و از او بد می گویند.

جمله « فکر هتموه » به صیغه ماضی گفته شده و نه به صورت مستقبل « فکروهون » تا که، مساله امری محقق و ثابت تلقی شود و به انسانها هشدار داده شود و گفته شود همان

\* تجسس باجیم در شر استعمال می شود و تجسس با حاء در خیر به کار می رود.

انظروا کما شیئا هرگز اراضی نمی شوید که گوشت برادر مرده بخورد را بخورید، پس باید از غیبت کردن هم اجتناب کنید.

پس باید از غیبت کردن هم اجتناب کنید. است: زیرا در تعلیل آن عبارت « لحم اخیه » گفته شده است: (۵۱)

حافظ در شعر زیر که مطلع غزل همی باشد مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روزی آلت (غزل ۲۱ / خانلری)

« روز آلت » اشارتی است به آیه «... آلت بریکم قالوا لیلی... » (بخشی از آیه ۱۷۱ / اعراف) که خداوند به آدم و ذریه او (= فرزندان آینده آدم) خطاب کرد که « آلت بریکم » آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگی گفتند: « یلی شهیدنا » آری! هستی و براین حقیقت نیز همگی گواهییم.

حافظ در شعر:

به روز واقعه تابوت ما ز سرور کنید که مرده ایم به داغ بلند بالائی (حافظ انجوی ص ۲۴۲)

کلمه « واقعه » را به معنای مرگ استعمال کرده و در این استعمال آیه « اذا وقعت الواقعة » (سوره واقعه / ۱) را در نظر داشته و کلمه « واقعه » را به معنای مصطلح و متداول که حادثه یا اتفاق است، به کار نبرده است. (۱۶)

حافظ در غزل دیگری نیز به کلمه « واقعه » اشاره کرده و گفته است:

چو کار عمر ته پیداست باری آن اولی  
که روز واقعه پیش نگار خود باشیم  
(غزل / ۲۲۰ / خانلری)

که « واقعه » کنایه از مرگ، روز واقعه، روز وفات می باشد.

(۱۷)

حافظ در شعر:

گنج قارون که فرو می رود از تهر هنوز  
مَدَمه ای از اثر غیرت درویشان است

که مطلع غزل چنین است:

روضه خلد برین خلوت درویشان است  
مایه محتشمی خدمت درویشان است

(غزل / ۵۰ / خانلری)

اشارتی کرده است به داستان قارون توانگر که کینه موسی و هارون را در دل گرفت و علیه موسی به وسیله زنی، توطئه کرد و خواست موسی را به ناشایست متهم کند که آن زن هم، راستی را گفت. موسی از قارون در خشم شد و نفرین کرد و زمین، قارون و گنج او را فرو برد. (۱۸)

قرآن مجید هم به گنج قارون و مقدار آن به طور اشاره می گوید:

« ان قارون کان من قوم موسیٰ فبنیٰ علیهم و آتیناهم من »

الکثر ما ان مفاتحه \* لتنوا بالمصیبة اولی القوة ... (سوره قصص / ۷۶)

یعنی: قارون که از قوم موسی بود و برضد پیامبر خدا طغیان و سرکشی کرد و علیه او توطئه آغازید، کسی بوده که آن قدر خدا به او گنج داده که خصل صندوقهای آن گنجینه ها برای یک گروه زورمند مشکل بود یعنی قارون آن قدر طلا و نقره و اموال قیمتی داشت که صندوق آنها را گروهی از مردان نیرومند به راحت نمی توانستند جا بجا کنند.

بر طبق گفته قرآن، قارون « فبنیٰ علیهم » یعنی طغیان و سرکشی کرد و از همه مهم تر « فخرج علی قومه فی زینته » (بخشی از آیه ۷۶ / قصص) یعنی قارون، ثروت خود را به رخ دیگران کشید و همچون ثروتمند مغروری از به رخ کشیدن ثروت خود به دیگران، لذت برد و احساسات مردم تهیدست را علیه خود برانگیخت، آن گاه بر طبق گفته قرآن « و خسفنا به بداره الارض ... » (قصص / ۸۱) دست قدرت خدائی او و خانه اش را در زمین فرو برد و « ... فما کان له من فئة ینصرونه ... » و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند. بدنیست که بدانیم داستان قارون، سمبلی است برای ثروتمندان مغرور که گاه جنون نمایش دادن ثروت، آنان را فرامی گیرد و برآن هستند که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند و از تحقیر تهی داستان لذت ببرند.

\* مفاتح که در آیه آمده است جمع « مفتاح » است بر وزن مکتب [ محلی که چیزی را در آن ذخیره می کنند مانند صندوق اموال ] و مفاتیح جمع مفتاح است. (رک: تفسیر نمونه ج ۱۶ / ۱۵۲)

حافظ در شعر:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکیرد  
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

اشارتی به آیه ۲۰ سوره یوسف کرده است « وَشَرَّوْهُ بَشَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ... » که یوسف را به بهای کمی فروختند و در این موضوع بحث است که فروشندگان یوسف چه کسانی بوده اند؟! بعضی، فروشندگان را برادران یوسف دانسته اند لیکن ظاهر آیه اینست که کاروانیان به چنین کاری اقدام کرده اند؛ زیرا در آیات قبلی از برادران، سخنی نیست و ضمیر های جمع فعل « أُرْسِلُوا » در « فَأُرْسِلُوا وَارِدْهُمْ » و در فعل « أَسْرُوا » در جمله « وَ أَسْرُوهُ بِضَاعَةٍ » و در جمله « فَشَرَّوْهُ » همه به یک گروه باز می گردد یعنی کاروانیان.

و چون کاروانیان یوسف را اَرزَن به دست آورده بودند، اَرزَن هم از دست دادند و یا اینکه می ترسیدند که سر آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند، زود اَرزَن فروختند. و یا ممکن است بگوئیم که چون در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند بلکه آثار حُریت و آزادگی در چهره او نمایان بود، از ترس زود او را فروختند تا راز آنها برملا نشود. (۱۹)

شعر:

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است  
که مژده طرب از گلشن صبا آورد  
(غزل/ ۱۴۱/ خانلری)

اشارتی است به داستان هدهد که قاصد سلیمان بوده برای بلقیس ملکه کشور صبا که در آیات سوره نمل داستان آن،

چنین آمده است: «... رَبِّيسَا...»  
تَحِيَّاتُهَا... وَتَقَدَّ الطَّيْرُ فَقَالَ مَالِي لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ  
الغَائِبِينَ (سوره نمل/ ۲۰)

سلیمان از هدهد جستجو کرد و گفت: چرا هدهد را نمی بینم، سر انجام قرآن از قول هدهد خطاب به سلیمان می گوید: که غیبت من بی دلیل نبوده خبر مهمی آورده ام برای تو «... وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَّأٍ نَبِيًّا يَقِينٌ...» (سوره نمل/ ۲۲) اطلاعاتی که هدهد از مشاهدات خود به سلیمان می دهد، اینست:

« إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ » \* (سوره نمل/ ۲۲)

در آیه بعدی هم هدهد، خبر مهمی را به سلیمان می دهد و می گوید:

« وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ... »

تا که هدهد، پیام تبر سلیمان می شود و نامه ای از او به ملکه صبا می رساند.

هدد در بازگشت، وضع معنوی و مذهبی ملکه صبا و پیروان او را مشخص کرد و افزود که شیطان آنها را از راه

• هدهد در این سه جمله سه خبر مهم از ملکه صبا  
[ = بلقیس ] به سلیمان می دهد: اول اینکه يك زن برآن حکومت می کند.

دوم آنکه دارای کشوری آبادان است. سه دیگر آنکه درباری بسیار مجلل دارد اوکها عرش عظیم.

حَقِّ بَارِئِ دَاسْتَه « فَصَدَّهْمَ عَنِ السَّبِيلِ » و آن چنان در گمراهی  
فرورفته اند که به آسانی از این راه بر نمی گردند و هدایت  
نخواهند شد « فَهَمْ لَا يَهْتَدُونَ ».

حافظ در شعر:  
پس زانو منشین و غم بیهوده مخورید  
چون که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش  
(حافظ انجوی ص ۱۵۲)

به آیاتی از قرآن کریم توجه داشته است:

« اولئك لهم رزق معلوم » (سوره صافات/ ۴۱)  
« وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا  
بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَمْلُوكَاتِ أَيْمَانِهِمْ فِيهِ سَوَاءٌ... » (سوره  
نحل/ ۷۱)

یعنی: خداوند بعضی از شما را از نظر روزی بر بعضی  
دیگر برتری داد زیرا که استعدادها و تلاشها متفاوت است  
آنها که برتری داده شده اند، حاضر نیستند از روزی خود به  
بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند...

در واقع قرآن خواسته است بگوید: این خداست که  
برخی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری می دهد  
[والله فضل بعضكم على بعض في الرزق] قرآن، اختلاف  
موجود را که در میان انسانها از نظر بهره های مادی وجود  
دارد، مربوط به تفاوت استعدادها می داند و این تفاوت  
استعدادهاست که منشاء تفاوت در فعالیتهای اقتصادی شده و  
در نتیجه بهره اقتصادی برخی بیشتر و درآمد بعضی را کمتر  
ساخته است.

البته گاهی هم حوادثی پیش می آید، که بعضی آن را  
تصادف می گویند و سبب می شود که برخی به مواهب  
بیشتری دست یابند، لیکن اینها امور استثنائی است و ضابطه  
اصلی همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشهاست. (۲۰)

یا ایها الذین آمنوا  
یا ایها الذین آمنوا  
یا ایها الذین آمنوا

(۱) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به حافظ شیرین  
سخن ص ۱۸۴ به نقل از ص ۸۲ مقدمه انجوی بر دیوان  
حافظ، سازمان انتشارات محمد علی علمی، چاپ دوم ۱۳۴۳.

(۲) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به:  
تفسیر نمونه ج ۷ صفحات ۲ تا ۷.

(۳) برای آگاهی بیشتر در باب شفاعت و معنای صحیح  
آن و مفهوم واقعی شفاعت و شرائط گوناگون شفاعت و تاثیر  
معنوی شفاعت، رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۱ صفحات  
۲۲۲ تا ۲۴۶.

(۴) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ماخذ سابق ج  
۱۷ ص ۴۵۱.

(۵) ماخذ سابق ۱۲/۱۲.

(۶) رك: ترجمه تفسیر المیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی  
رجاء، ج ۱۶ ص ۶۰۱.

(۷) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج  
۱۲ صفحات ۱۶۵ تا ۱۷۰.

(۸) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به ماخذ سابق ج ۶  
صفحات ۲۷۰ تا ۲۷۴.

- (۹) مأخذ سابق ج ۲۷۲/۶ .
- (۱۰) مأخذ سابق ۲۷۱ و ۲۷۰/۱۲ .
- (۱۱) مأخذ سابق ۲۹۰/۱۲ .
- (۱۲) برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر آیه «وَأَن يَكَاد...» و نیز شان نزول و تاثیر چشم زخم رجوع شود به جلد ۱۰ صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ تفسیر ابرالفتح رازی، چاپ علمی ۱۳۲۲ تصحیح و حواشی از: مهدی الهی قمشه ای.
- (۱۳) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه ج ۱۰/۲۱۰ و ۲۱۱ .
- (۱۴) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ترجمه تفسیر المیزان، چاپ مرکز نشر فرهنگی رجاء، ج ۱۸ صفحات ۵۱۰ تا ۵۱۲ .
- (۱۵) مأخذ سابق ج ۱۸ صفحات ۵۱۲ تا ۵۱۵ .
- (۱۶) رك: مقدمه دیوان حافظ اینجوی، به قلم علی دشتی.
- (۱۷) رك: حافظ خانلری ج ۲ ص ۱۲۴۴ حافظ خانلری.
- (۱۸) رك: قصص قرآن ص ۲۰۶ به نقل از ج ۲ ص ۱۲۲۲ حافظ خانلری.
- (۱۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر نمونه ج ۲۵۴/۱ و ۲۵۵ .
- (۲۰) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق ج ۱۲ صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۴ .

عارف نوشاهی  
اسلام آباد

تخلصین شرح فارابی دیوان حافظ در شبه قاره:  
«مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ» تالیف حتمه لاهوری  
بسال ۱۰۳۶ هجری قمری

ورود و شیوع شعر حافظ در شبه قاره

رسیدن اشعار حافظ شیرازی (۷۲۷-۸۷۹۲. ق) به مرز و بوم شبه قاره در حین زندگانی او نه تنها از سخنش مستفاد می شود بلکه منابع تاریخی و ادبی نیز این موضوع را تأیید می کنند.

الف: عارف معروف ایرانی الاصل سید اشرف جهانگیر سمنانی (متوفی میان سالهای ۸۲۹ و ۸۲۲ ه) که در کچهوچها در جنوب هند خانقاهی باز کرده بود، هنگام مسافرت خود به شیراز با حافظ ملاقات نمود و هر دو باهمدیگر راز و نیاز داشتند. در «لطایف اشرفی» که مجموعه سخنان سمنانی است، چندین جا از این ملاقات صحبت شده است. حضرت سمنانی می فرماید:

« چون به بلده شیراز در آمدیم و باکابر آنجای مشرف شدیم، پیش از التقای او این شعر وی به قلم ما رسیده بود:

حافظ از معتقدانست گرامی داریش  
زانکه بخشایش بس روح مکرم باورست

از اینجا دانسته بودیم که او اویسی است. چون